



KÖPRÜLÜ KUT.
436
M. ASIM BY.

کو ریلوے محکمہ

عمومی سندھ جامی کراچی

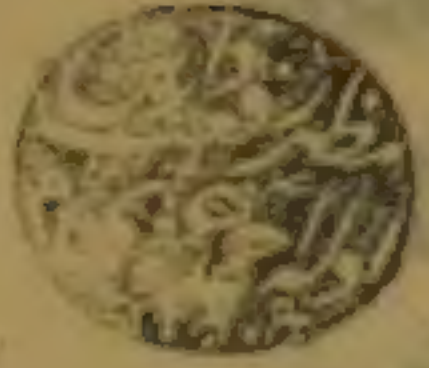
T. C.

Millî Eğitim Bakanlığı

Köprülu Kütüphane

Başmemurluğu

Sayı : _____



246

Handwritten text in Urdu script, likely a library record or inventory list, mentioning various books and their details.

Handwritten text in Urdu script, possibly a note or a signature, located on the right side of the page.

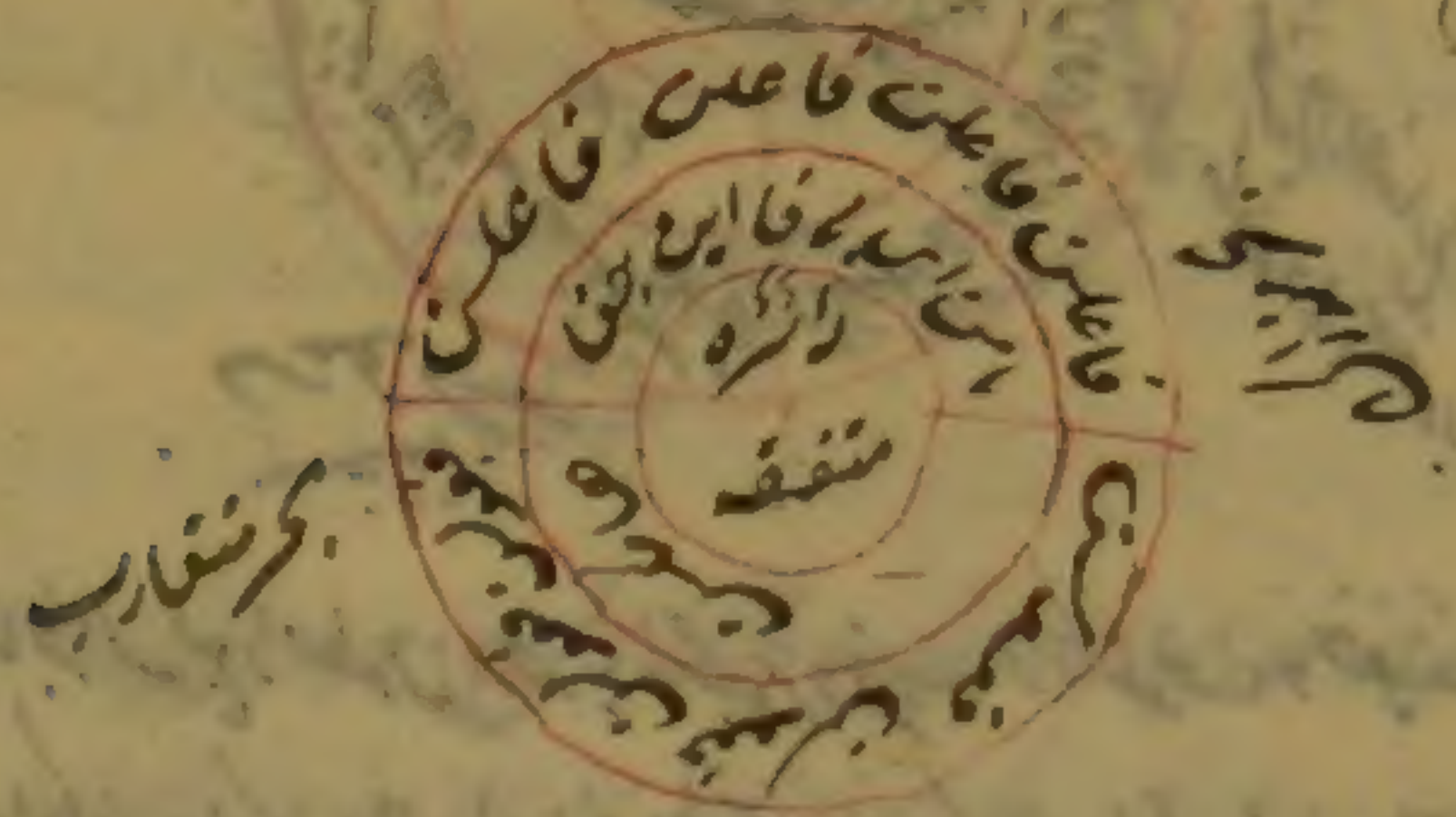
بسم الله الرحمن الرحيم
 سبب و انوار در راه حرکت سریع و در اثر افکاز سبب از دایره اصول و مقدمات
 ارکان گردانیده و در متواتر کامل را که بنایین فتح قریب از بیضا خاک طریط ضلار
 و قدان کرد صل الله علیه و علی آله و صحبه و اهل بیت اهل بیت **ع** از راه باب ضلار
 عروض بنای اصول شور بر سر اکن نهاده اند سبب و در و فاصل سبب بر دو سبب
 سبب خفیف و ان لفظیت مشتمل بر یک و یک ساکن چون کل و مل و سبب
 ثقیل و ان لفظیت مشتمل بر دو و متحرک چون کلا و کلا و حرف هاء در انشا این کلمات
 می نویسد بر بیان حرکت قابل باشد و بنقل در نمی آید و در نیز بر دو قسمت
 و نه مجموع و ان لفظیت مشتمل بر دو و متحرک و یک ساکن چنانکه چمن و من و نه مزان
 و ان لفظیت مشتمل بر دو و متحرک و یک ساکن در میان این چهار لاله و لاله و قاله تیر
 نوعت قاله صنوس و ان کلام است مشتمل بر دو و متحرک و یک ساکن در میان این چهار
 و قاله اکبر و ان کلام است مشتمل بر چهار متحرک و یک ساکن چنانکه فکته و فکته و فکته
 و مجموع این ارکان درین کلمات مذکور است بی کار خست لاله بچمن شکرم **فصل**
 تالیف کلام موزون از ابعاد یک ازین ارکان را که می آید بیکدیگر ترکیب کنند
 مستحق طبع نمی افتد نه از اسباب آنها چنانکه هر دم پیشیت دارم زارم
 که غم ناکی زارم دارم و نه از او نادر مجرد چنانکه **بیت**
 بسویم ار که رکن زهر عجب جویب از نظر کنم از هر طرف زهر طر
 و نه از فصل فقط چنانکه **بیت** پس از کتاب و خوش بسرا

در متحرک

بسر و خوش بنواز مرا پس در تالیف کلام موزون بنابر باشد
 از اجتماع این ارکان با یکدیگر و اصل کار از اجتماع این ارکان حال آید که بناس جمله
 اشعار عرب و عجم به از است و عروضیه از الفاظی که بنده حکم استوار است و در
 است اصل است فعلین بتقدم و نه مجموع بر سبب خفیف فاعلین بتقدم و نه
 مجموع مناعین بتقدم و نه مجموع بر دو سبب خفیف مستعملین بتقدم و نه سبب خفیف بر دو
 مجموع فاعلین با دو و نه مجموع در میان دو سبب خفیف مناعلین بتقدم و نه مجموع
 بر فاصل صنوس متعارفین بتقدم فاصل صنوس بر دو و نه مجموع معطولات بتقدم و نه
 سبب خفیف بر دو و نه موزون و آنچه ازین اصول در اوزان شوارسیه کثیره الوجود
 پنج پیشیت مناعین فاعلین مستعملین معطولات فعلین و هر یک ازین کلمات
 فرعی چنانکه سبب تیسیر که عروضیه ان از حاف نه اند حاصل میشود و در جم
 در میان زخافات و فروع ان فصل تریب داده میشود **فصل** زخافات از هر دو و نه
 مناعین باز ده است و فروع او نیز باز ده اما زخافات از قبض اسقاط یا مناعلین است
 تا مناعلین بماند کف اسقاط نیز مناعلین است تا مناعلین بماند خرم اسقاطیم
 مناعلین است فاعلین بماند معقول بجان ان بنحیه خرب اسقاطیم و نون
 مناعلین است فاعلین بماند معقول بجان او بنحیه تیر اسقاطیم و یاس
 مناعلین است فاعلین بماند خرف اسقاط سبب خفیف او جزو است
 چون از مناعلین لن بنده از مناعلین بماند فعلین بجان ان بنحیه قصر
 اسقاط ساکن سبب او جزو است و اسکا متحرک ان پس مناعلین
 مناعلین است در هتم اجتماع حذف و فاعلین مناعلین بماند فعلین

بعضی از این ارکان را که در بعضی از اشعار عرب و عجم به از است و عروضیه از الفاظی که بنده حکم استوار است و در است اصل است فعلین بتقدم و نه مجموع بر سبب خفیف فاعلین بتقدم و نه مجموع مناعین بتقدم و نه مجموع بر دو سبب خفیف مستعملین بتقدم و نه سبب خفیف بر دو مجموع فاعلین با دو و نه مجموع در میان دو سبب خفیف مناعلین بتقدم و نه مجموع بر فاصل صنوس متعارفین بتقدم فاصل صنوس بر دو و نه مجموع معطولات بتقدم و نه سبب خفیف بر دو و نه موزون و آنچه ازین اصول در اوزان شوارسیه کثیره الوجود پنج پیشیت مناعین فاعلین مستعملین معطولات فعلین و هر یک ازین کلمات فرعی چنانکه سبب تیسیر که عروضیه ان از حاف نه اند حاصل میشود و در جم در میان زخافات و فروع ان فصل تریب داده میشود فصل زخافات از هر دو و نه مناعلین باز ده است و فروع او نیز باز ده اما زخافات از قبض اسقاط یا مناعلین است تا مناعلین بماند کف اسقاط نیز مناعلین است تا مناعلین بماند خرم اسقاطیم مناعلین است فاعلین بماند معقول بجان ان بنحیه خرب اسقاطیم و نون مناعلین است فاعلین بماند معقول بجان او بنحیه تیر اسقاطیم و یاس مناعلین است فاعلین بماند خرف اسقاط سبب خفیف او جزو است چون از مناعلین لن بنده از مناعلین بماند فعلین بجان ان بنحیه قصر اسقاط ساکن سبب او جزو است و اسکا متحرک ان پس مناعلین مناعلین است در هتم اجتماع حذف و فاعلین مناعلین بماند فعلین

و بنابر متعارف و مندرک بر خفا نیست مرکب از سه متحرک و دو ساکن اجزاء متشکله
است بار فاعلین اجزاء متشکله است بار فاعلین و این دو بحر را یک را نثره نهاده
اند و نام آن متفقه کرده اند برین صورت



پس از آنکه در این باب بیان شده است که نثره سه متحرک و دو ساکن است و نام آن متفقه
نات آن متفقه رابع آن متفقه **فصل** تقطیع شود عبارت از آن است که بیت
از هم بکشد بهر وجه که هر مقدار از بیت مؤذن افتد یا یکی از فاعلین یا یکی از
در آن بحر واقع شده است و این است که ظاهر بنفس حرکت کنند باحوال حرکت
آن ضم و فتح و کسره است و اعتبار بقانون کشته نه مکتوب و هر حرف که در نقطه ای
اگر چه در کنایت نبوده در تقطیع محسوب افتد چون حرف نش و و چون یکی از اشباع
هزله حاصل شود چنانکه **مصراع** اس قد توافقت جها ح
تقطیع اس قد معمر ناخته متعلق جها فاعلین و چون باید که در نثره
و بسته و چاره و خار و در حاراضافه کردن و صفت آورد و در نثره ساکنین
درمی آید چنانکه **مصراع** غمزه نثره که آه عیاره

در دره که نثره بی **تقطیع** غمزه بخون فارسی باز منقلین منقلین
فاعلین و ثانی آنچه در کنایت است و در تلفظ نه مثل و و عطف چون جا و جان
و و بیاضیه چو ز و و نو و و النعام ضمه چون خواب و خوار و جامع هر دو وقت
است این **مصراع** خواب و خوار و و نایل نوب **تقطیع** منقلین منقلین فاعلین و در بحر حرف
هاست اگر چه که تلفظ در نباید چنانکه وجه و گفته و شکفته اگر در میان بیت
افتد از تقطیع ساقط شود و اگر در افریت افتد بحر ساکن محسوب کرده چنانکه
مصراع مشکین خط نو که نازده **تقطیع** معمر فاعلین فاعلین
بر بحر زینت نه بسته و دیگر حرف نثره است از نثره ساکن
بعد از او و این و بایی واقع شود که حرکت ماقبل از جنس باشد اگر در کنایت
افتد و آن را حرکت عارض نشود از تقطیع ساقط و اگر در افریت بود بحر ساکن افتد که
مصراع چون قش نه نثره مشکین مشکین چنانکه **تقطیع** فاعلین فاعلین
فاعلین فاعلین و دیگر حرف نثره است اگر نایل پیش از نیک ساکن باشد چنانکه
و گفت و نخت چون در میان بیت افتد بحر محسوب کرده و در افریت بود
در حای ساکن باشد چنانکه **مصراع** زان ز کسرت شد دلم با ده است
تقطیع معمر فاعلین فاعلین فاعلین و این قبیلست از حرف ساکن که بعد از
ساکن دیگر واقع شود چنانکه **مصراع** یار دار و با زین بیمار عار
تقطیع فاعلین فاعلین فاعلین و اگر نایل پیش از دو ساکن دیگر بود
چیز در میان بیت افتد اگر تلفظ در آید یا ماقبل خویش را یک اب منحرکی
باشد **مصراع** سوخت دل از اشتیاق کاستن در فغان و اگر تلفظ نیاید از تقطیع

مفاعیل

مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل
 درد که علاج در بیمار تو بود
 مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل
 مرا غم تو در دست ز خانم بر آورد
 مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل
 از صبح خورشید ز رنگ بر بریم
 مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 آسوده دلا حال زار چه ران
 مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول
 تم کاست از آن ماه دل افروز
 مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول
 نیکو رو کو خوش کار
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 از لعل تو یک بوی طلب کردم
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 مهر که در اهت ترافیت
 مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول
 تا باز گرفته نظر از من
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول

مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل
 ای دوست که حال من نمی پرس
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 از چند نوبت و ما که بیم
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 اشک چو عقیق از آن فشانم
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 خنودم از لبت بگفتی
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 صد بارم پیش اگر کشی زار
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 از لعل خط سبز سر ز
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 بیاس بت به خوش
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 ز کف تیغ جفا نه
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 ان غنچه خندان کو
 مفعول مفاعیل مفعول مفعول
 کوبه از وزن افوم و فرب بحر هرج بیرون آورده اندان درن بسیار خوش

و نقل بنایت و لکشت است از اوزان شوهین و زلست که استادان نظم بان
وزن را حدیثی معین مقرر نموده اند و از غایت لطافت آن بردو بیت اقتضای
نموده اند و آن بر بیت چهار نوع آمده است و همه در دو قسم مخمس است یکی که
جزو اول مفعولین باشد که افرست و این قسم را افرم گویند و آن بر دو وزنه
گونه است و یکی که جزو اول مفعول باشد که افرست و این قسم را افرم
خوانند و این نیز بر دو وزنه گونه است و از برای هر قسمی سه رباعی آورده
می شود مثل بر اوزان آن هر دو قسم رباعیات قسم افرم
میخواهم تار سیم این طرفه کنار هر ساعت در پای نوجوان بر رنثار
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
کی بادم بی لعلت از دیده کهر کر باشد لطف مریش تو بار
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
در گلشن لشک فتن بیگانه دوش از گل آمد بوس نور قسم از اوش
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
چون گویم با کل ز جات سخنی مرغان گشته سوس من یک یک گوش
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
گاه در دلفت در هم مارا گاه بخت لعل تو مرهم مارا
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
من دانستم چو زست خط کبر در حث کاخ سوز رخ تو از عم مارا
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول

رباعیات قسم افرم
چون قد تو بکبر آمد بر رسم اندام صد و شده خاک ره شود در هر گام
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
از جبهه تو کرد یکی انجم شمال از عاشق شوریده ربایه آرام
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
بر خاک درت هردم رخ می سایم زان رو شنه بصر همی از ایم
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
باشد که ز دور در پای ای کوهر مشک محنت که خورشید همی آرام
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
بیمار تو ام جانا عالم بنگر چون بر تو جان دهم بجایم بگر
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
خواهی شور گاه ز حال در ریش بین چهره من غرقه بخوات جگر
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
و بعضی از برای تمام ضبط این قسم که یکی مفعول است که شجره افرم گویند
و اخبارش به وزنه نوع یک و دیگر مفعول است که شجره افرم میخوانند و این
او نیز به وزنه نوع یک و دیگر در یک دایره نهادند و صوشت اینست

بخیر من مثنی سالم
 من نشسته در نظر خازن در زار خاواک
 مثنی مقصور عروض و ضرب
 چند سوزم از زان او از زان او از زان
 مثنی محذوف عروض و ضرب
 کی دل بر باد جود مشکبوس خویش را
 مثنی سالم
 از هم خوابان فروغ و زنگوبه
 مربع و مشطوری
 افکنه سویم نکاهی
 مثنی مقصور
 بازار عظام صبا بیکانه رود
 مثنی محذوف
 زین کنه تازه ام شرمندم
 آیات مترجف مثنی محبون سالم است
 که کار ایام آن در گزند و کار تو باشد
 فعلان فعلان فعلان
 مثنی محبون سالم حصه محبون مقصور عروض و ضرب
 نازنینی و تزیینت سر اهل نیاز
 نظر کن ز سر زده دلم را بنواز
 فعلان

فاعلان فعلان فعلان فعلان
 مثنی محبون سالم صدر و ابتدا محذوف عروض مطلق ضرب
 بزم خورشید جواز حوت در بزم
 فاعلان فعلان فعلان فعلان
 مثنی شکل سالم عروض و ضرب
 اگر انصاف افتد یقینا دکان نکال
 فعلات فاعلات فعلات
 محبون محبون مقصور عروض و ضرب
 آنچه رخسار و چه زلف آن چه لب
 فاعلان فعلان فعلان
 محبون محبون محذوف عروض ضرب
 جان کشم پیش تو جانان کس
 فاعلان فعلان فعلان
 مربع محبون
 در من هیچ نیز در
 فاعلان فعلان
 بنو کر عشق نوزد
 دائره دوم چهار بکرست مشرخی مقضب محبت مضاعف
 بحر زنج مثنی مطوس موقوف غارت عشق ربه رخسار زار
 فتنه بکین سر کشیده کنه برون مرشد
 مفعول فاعلان مفعول فاعلان
 مثنی مطوس موقوف و مطوس مثنی عروض و ضرب
 نوش لب در ربه هوش برادر
 چه خدونه از صوب عنا اکثر
 مفعول فاعل مفعول فاعل
 مثنی محبون مطوس موقوف و مطوس مثنی عروض ضرب

مرکز چون کند بطرف بنا افتد / ز شوق آن کافه از دیده باران افتد
مفاعیلن فاعیلن مفاعیلن فاعیلن / مفاعیلن فاعیلن مفاعیلن فاعیلن
مثنی مطویر موقوف و مکتوف / مکتوف عروض و ضرب
خیز و بیستان خرام کاهه بام کل / مرغ چمن زدن و نوش از خام کل
مفعولن فاعلان مفعولن فاعیلن / مفعولن فاعیلن مفعولن فاعیلن
مثنی مطویر و مبدوع / خفته ز نقش کشود باد کمرگاه
اشرف شمس الصغی بنور حیا / مفعولن فاعلات مفعولن فاعیلن
مثنی مطویر مکتوف / آنچه تو داری بحسب باده ناز
جاء و جار تو باد شاه ندارد / مفعولن فاعلات مفعولن فاعیلن
مثنی مطویر مقطع / مکتوف عروض و ضرب
مفعولن فاعلات مفعولن فاعیلن / مفعولن فاعلات مفعولن فاعیلن
تاب است بحمد سلم / حله شد از خری چو جنت ماکو
سندس مطویر / باد صبا کو مرو بسوی چین
بوس تو بایدم از بوس سخن / مفعولن فاعلات مفعولن فاعیلن
ممدیس مطویر مقطع / از نو مراد غریاست پسران
داغ نور احوال فرات ناز / مفعولن فاعلات مفعولن فاعیلن
سرج مطویر موقوف / فصل است از نثار
باده کلکون بیار / مفعولن فاعلات مفعولن فاعیلن
مطویر محبون موقوف / دلبر من کج رفت

دلبر من چسب از دست / مفعولن فاعیلن
مکتوف مفعولن مفعولن / مکتوف مفعولن مفعولن
خوشامدسم بهار که بر طرف جویدار / نه بهار کلعه از بخت جام خوشگوار
مفاعیلن فاعیلن مفاعیلن فاعیلن / مفاعیلن فاعیلن مفاعیلن فاعیلن
مثنی مکتوف محذوف عروض مفعولن فاعیلن / مفعولن فاعیلن مفعولن فاعیلن
چو ساعه بخت نه صلا مکرده / در بیدلان رمد زانده ز دور فار
مفاعیلن فاعیلن مفاعیلن فاعیلن / مفاعیلن فاعیلن مفاعیلن فاعیلن
مثنی اقرب سالم عروض و ضرب / ابر بهار کربان دین چشم خوشتان هم
بیل بیاع نالان عاشق شکر خانم / مفعول فاعیلن مفعول فاعیلن
مثنی اقرب مستیع عروض و ضرب / اس لعل نوش خندت کام دهانان
سردهانت بیرون از خرم کمنه دانا / مفعول فاعلات مفعول فاعیلن
مثنی اقرب مکتوف مفعول / اس غمزدن که بفر حیا در کمان تست
احسنه نه که دست دینار عیان / مفعول فاعلات مفاعیلن فاعیلان
مثنی اقرب مکتوف محذوف / کبرم که نیست پیرش افتاده فان
کم زدن که باری اهل بازه از / مفعول فاعلات مفاعیلن فاعیلن
مثنی اقرب محذوف / اس از دوس جانم جانم فاس تو
باز کبر دگر که جانم بر خاک / مفعول فاعیلان مفعول فاعیلن
اقرب مکتوف سالم عروض و ضرب / اس خنجر مفلو تو پشت ملک عالم
دس کوهر مظهر نور در سل ادم / مفعول فاعله مفاعیلن فاعیلان

نراز من نیست باز مفاعیلن فاعلان
دائرة سیم پنج بکرت سیم جبهه فرب خفیف
بکر سیم درش مطوس موقوف

در چه کنه سرو عاقل باغ تابنوام از همه دارم فراغ
مفعولن مفعولن فاعلان مطوس مکشوف
رخ بنما ان قسره خالکین تا ناکثه عقله یوانکن
مفعولن مفعولن فاعلان

مطوس موقوف مطوس موقوف عررض و ضرب
هست کلید در کنج حکیم بسم الله الرحمن الرحیم
اعظم اسماء علیهم حکیم بسم الله الرحمن الرحیم
مفعولن مفعولن فاعلان مفعولن مفعولن فاعلان
مطوس اصلم کر بشه در نشه مارا
نیست غم از سر نشه مارا مفعولن مفعولن فاعلان
محبون مطوس مکشوف نکار من نکار من در نکر
زهرم به شکار من در کینه مفعولن مفعولن فاعلان
محبون مطوس مکشوف عررض و ضرب از عشق تو من در جهان سیم
خون شد ازین در و نهان حکرم مستعملن مستعملن فاعلان
بهر چه بدین از جمله جور مستحقه است و غریب بینه گویند
منه من محبوب عررض و ضرب ملکاتین تو هر یک کمال را

مجزر و چو غصه شکال را فاعلان فاعلان
بکر فرب این بنه از جور مستحقه است

مردش مکشوف مقصور خنان زان سر زلفین تابدار
فرد و هشتاد با قوت ابدار مفاعیلن مفاعیلن فاعلان
مردش اقرب مکشوف تا ملک جهان را مد ارباب
فرمان ده او شهر بار بار مفعولن مفاعیلن فاعلان
اقرب مکشوف مقصور کو اصف جم گوینا بیابین
بهر گشت سلیمان اسنان مفعولن مفاعیلن فاعلان
بکر خفیف فحیون سالم صدر و ابتدا

سینه هانور بید و بار نیلده نازه شده باغ وان نکار نیلده
فاعلان مفاعیلن فاعلان مردش فحیون سالم صدر و ابتدا
نزهت را آمد و خریف شایم بتماشای تو بر بار نیلده
فاعلان مفاعیلن فاعلان فاعلان مفاعیلن فاعلان
محبون موقوف محو یکشایر لعل فیکون را
مست کن عاشقا محبونا فاعلان مفاعیلن فاعلان
محبون موقوف مفعولن مفعولن فاعلان پیش تو جانم توانم کرد
وز تو خود را نم توانم کرد فاعلان مفاعیلن فاعلان
محبون مقصور ماه رو یا بگردن من مشتاب
کشته عاشقان که دیدم فاعلان مفاعیلن فاعلان

محسوس	محذوف	الرشب از شوق جامه پاره کنم
عاشقم عایشم چه چاره کنم	فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن	
محسوس مشتت		وقت کل شد هوا کشش بدم
زوق جام شراب روشن بدم	فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن	
محذوف مستع		غمزه چون تیره و طر چون قیر
چشم بر خواب و زلف بر تاب	فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن	
در دو کی بر مثنی این بکر غزل گفته است که طبعش نیست		
کر که بار مرا بغم عشق از منم	بنوازه دو وزین دل غمزه زنت	
فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن	فعلاتن مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن	
بکر من کل این بنیز از بکر مستحبه است اشار بهلوس درین وزن		
بیشتر از فارسیست	مثنی مکفوف مقصور	
این کار سپه چشم سپه بوی	سرد و قهنگو کوس نگور و	
فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن	مربع مکفوف	
روز کار خزان است	باد سپهر و زان است	
فاعلاتن مفاعیلن	مکفوف محذوف	
سرا لانه سپینه	ماه خانه شبنمی	
فاعلاتن مقولن	در مثنی این بکر تیره شو گفتنی	
خیز و حرف چمن بچرخ نیم روی	گاه سنبیل نر جان گاه سنبیل	
فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن		

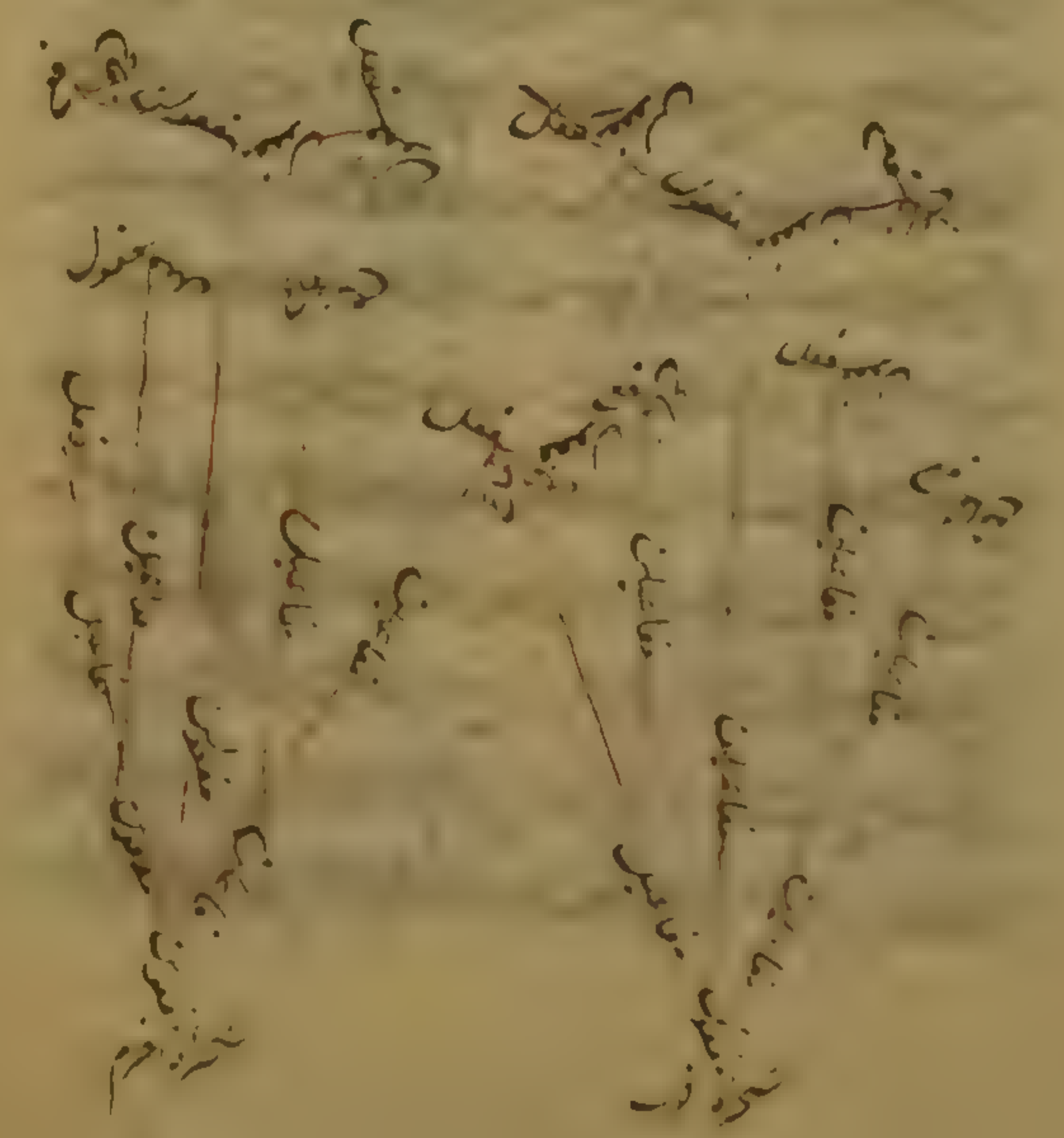
دائرة چهارم دو بکر است متقارب مثنی

بکر متقارب مثنی سالم	زهی ابرویت قبله پاک زببان
بنوازه خوش خاطر ناز بنیان	فعلون فاعلاتن فاعلاتن
مثنی مقصور	دلم برود حق و فایه داشت
و نشن را غم اشکال داشت	فعلون فاعلاتن فاعلاتن
مثنی محذوف	زالی رویت از بکر کل نازه تر
چه سرور که وار کل نازه تر	فعلون فاعلاتن فاعلاتن
مثنی سالم	ز در و در جبه ای جنانم
که از زنه کان جنانم	فعلون فاعلاتن فاعلاتن
مثنی محذوف	چو زلفت فایه صبا
در من بیند ز جا	فعلون فاعلاتن فاعلاتن
مثنی انشام	اشوب جان شوق جهان
بی اعتقاد و نا اکلر بانی	فعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
مثنی اشمر	غمزه را در متسوارن
دلنده را چاره سازن	فعل فاعلاتن فاعلاتن
مثنی اشمر مقصور	اس شب زلفت غایبه سال
در مثنی غایبه بوش	فعل فاعلاتن فاعلاتن
مثنی مقبوض اشمر	کرم بکوان و دم بران
در خرب را بکاس جان	فعل فاعلاتن فاعلاتن

در دو گئی به وزن مقبوض استم غزلی گفته است و سبع
 که داشته دین و بیت را است کل بهار است سار
 نبیند داری چه انباری نبیند بهار چه بهار
 بطرف گلشن چه انباری و بعضی از شواش متاخر
 بنام مقبوض اندم بر شانه زدن نهاده اند چنانکه عظمی از
 زهی و چشم کون مردم کنده رخ جومات صباغ دین خلعت شب معبر
 خور فلان فلان فلان خور فلان فلان فلان
 مثنی محذوف نگارین من جفا کن
 بت چین من خطا کن فلان فلان فلان فلان
 بگر مندرگ و این را کفن اکمل و لافوس بنیر گویند
 مثنی محذوف این نشن بسته از تیره شب بر
 طوطی خط افکنده به بر شکر فاعل فاعل فاعل فاعل
 مثنی محذوف ضیا بنما رخ و جان بهر دیا
 که تر بود این به از آن که مرا فلان فلان فلان فلان
 مثنی مقطوع ناکی ما را در غم داری
 فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
 مثنی محذوف سبیل سبه بر سمن مزن
 فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
 مثنی محذوف که رم همه بهر در نیست

چه گزیده از من برنت فلان فلان فلان فلان
 مثنی مقطوع هودم ایچم سوت
 باشد بیستم و دوت فلان فلان فلان فلان
 در بیان اوزان رباعی برانکه وزن رباعی که نذر دو بیند و نذر نه بنیر گویند از بر
 هوزج بیرون این رباعی پیدا کرده اند در بیت و چهار نوع آورده و مجموع
 این بیت و چهار وزن از دو نقطه مرکب یک مناعیل سالم که هوزج
 سالم از نکران حاصل شود دوم مقبول خرب همچنانکه دانسته اند چون
 مناعیل را الف کشته مقبول شود بضم لام بهم مناعیل مقبول همچنانکه
 دانسته اند چون مناعیل را قبض کشته مناعیل مانده چهارم مناعیل
 مقبول همچنانکه دانسته اند چون مناعیل را کف کشته مناعیل مانده
 بضم لام پنجم مقبول اهتم و هتم در اصطلاح اجتماع حذف و قصر است
 در مناعیل چون بجهت من بفتح و بقصر یا بیفتد و عیاسان
 ساکن شود مناعیل مانده مقبول یا ان بنه نه بجهت افتادن لام و هم
 در لغت و زبان پیش سلسانی است ششم فعل مجرب و جب
 در اصطلاح آنه فاعل هود و سبب مناعیل است فاعل فاعل
 بجا این بنه نه بجهت افتادن عیاس و لام و جب در لغت
 شخصی کردن است هفتم فاعل ازل و زل در اصطلاح اجتماع
 هتم و خرمست چون بهم مناعیل اهتم بضم مناعیل فاعل مانده و زل
 در اصطلاح اجتماع هتم و خرمست چون بهم مناعیل اهتم بضم مناعیل فاعل

بجانه و زلزله و لغت بی کوشش و لغت بایان زبانست هشتم فع انتر است
 و بنبره اصطلاح اجتماع جث و حرمت چون از غایب و بیست و بیست و بیست
 فاعله فع بجای آن بنه که در حرف اول میفرست و بنبره لغت و بناله
 بر بهر است نهم مفعول اوم همچنانکه دانسته که چون فاعله
 را خرم گفته مفعول شود و هم فاعله است همچنانکه دانسته که چون
 فاعله را شتر گفته فاعله بجانه و زلزله و بنبره اصطلاح اجتماع
 فاعله که از آنکه خرم بوده است و بنبره ساخته بکلی است و بنبره
 گویند و دیگر را شتر و بنبره اصطلاح اجتماع فاعله است که رکن اول مفعول
 باشد و بنبره اصطلاح اجتماع فاعله که رکن اول مفعول باشد



از اجتماع این دو زلزله و بنبره اصطلاح اجتماع فاعله است که رکن اول مفعول
 شتر و بنبره اصطلاح اجتماع فاعله است که رکن اول مفعول
 جمع بگویند فاعله شتر و بنبره اصطلاح اجتماع فاعله است که رکن اول مفعول

کش اگر که بیست و دل و جانش فاعله است
 بنو بس که است فاعله فاعله است
 فع انتر است و بنبره اصطلاح اجتماع فاعله است که رکن اول مفعول
 آنکه از آنکه رابعی به هزار میرسد و از آن جمله است که مفعول فاعله است
 و این را شال و رومانه که عاشق فی هوای ساه ساه و شکر است که این مفعول
 را همچین قطع می توان کرد که شکر مفعول فاعله است که شکر فاعله است
 بنبره اصطلاح اجتماع فاعله است که رکن اول مفعول
 بیت گفته شود و بنبره اصطلاح اجتماع فاعله است که رکن اول مفعول
 مفعول است که در هر بیت از دو فاعله است که یک بیت را چهارش
 سازند و در شش فاعله که دارند و در شش چهارم فاعله اصل بیارند گاه
 باشد که در شش چهارم فاعله اصل بیارند گاه یا بیشتر یا معرعی مکرر
 از آن پس مفعول را از چهار فاعله اند و شتر بنبره اصطلاح اجتماع فاعله است که رکن اول مفعول
 و شتر سبج و شتر عاریض است که وزن دارد فاعله نه ارد و سبج
 است که فاعله دارد و وزن ندارد عاریض است که نه وزن دارد و نه فاعله
 دارد پس فاعله بی وزن و نه شتر فاعله شتر باشد هر دو باید که تا شتر باشد و شتر که
 از آنکه بنات خود جانانه دارد و ضمایع آرایش شتر است و در اصطلاح شتر کلا

كأيت مزون و مجنل و مقنا و عدم تخيل و صدق و عدم صدق و حقيقت
 ان اعتبار في شرح ديكر
~~الكتاب في شرح ديكر~~
~~الكتاب في شرح ديكر~~
~~الكتاب في شرح ديكر~~
~~الكتاب في شرح ديكر~~

بسم الله الرحمن الرحيم
 و بسنن

خيرة الله من المخلوق اليه
 بعد جدي و انابن الخيرة
 علي الله غلاما تارينا
 يعبدون الله و العز منعا
 و علي قام نحو العبدان
 و ان الكوكب بين النيران
 و ان الفضة بين الذهب
 من له جدي كجدي المصطفى
 من له نعم كعمر جعفر
 من له فضل كفضل حيدر
 من له اثم كاثم قاطم
 نحن اصحاب العبا خمسينا
 نحن جبريل غدا سادتنا
 سبعة المختار قروا اعيننا
 في غدا نسقوا من كرف الخبير

عن اخيه الحسن الاعلى رواد
 نظم و المدح حق الحسين
 في الغيبة

مسي الكرب فاستغث بربه
 و توسلت باسم الحسين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله وكفى ما وسع علم عباده الذين صدقوا
وَأَتَى بَعْدَ ذَلِكَ يَوْمٌ مِّنَ يَوْمِ عَصَىٰ آدَمَ
 تِلْكَ مِثْقَالُ الْمُنَىٰ ۚ إِنَّ أَكْثَبَ الْفُصَيْدَةِ الْمُنْسُوبَةِ
 إِلَىٰ عَصَىٰ آدَمَ أَحْمَدُ بْنُ عَدِيٍّ عَلَىٰ الْمُنَىٰ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَوَهَبَ لَهَا نَبِيًّا يَتَّبِعُهَا
 وَيَسْتَجِيبُ لِدَعْوَةِ غَنَدٍ اخْتَارَهَا ۚ أَرَدْتُ
 أَنْ أَشْرَحَ بِهَا الْبَرْكَاتِ لِيَعْلَمَ نَفْعَهَا ۚ وَخَصَرْتُهَا
 غَايَةَ الْإِخْتِصَارِ لِكَيْ لَا يُؤْخَذَ إِلَىٰ اسْتِكْشَارِ
 أَوَّلِ الْأَبْصَارِ مِنَ الْأَخْبَارِ ۚ وَاللَّهُ لَفِي
 وَمَعْنَى الْوَشَادِ **قَالَ** رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنْهُ
 خَيْرٌ اللَّهُ مِنَ الْخَلْقِ إِلَيْهِ اللَّهُ تَعَالَى
 خَيْرُ لَوْ أَوْلَا مَا خَلَقْتُهُ زَيَادَةً وَبَرْنُوعَ
 خَيْرُ لَوْ قَوْلِي نَبِيًّا بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَرَاهِمًا زِيَادَةً خَيْرُ لَوْ نَبِيًّا

اُولَدِي مَنِي مَطْلَقًا وَكُلُّهُ زَيَادَةً بَعْدَ حَتَّى
 حَتَّى بَرَكُوا دَرَاهِمًا صَكْرَةً جَمْلَةً بِه فَتَوَاتَا
 وَجَدَهُمَا عَادَا جَمْلَةً سَنَدًا عِلْمًا وَشَجْعًا
 وَقُوَّةَ قَرَابَتٍ جَمْلَةً دُونَ اقْرَبَرٍ
 وَأَنَا حَالُ بُوَكَّةَ بْنِ أَبِي خَيْرٍ بَيْنَ الْبُكِيِّ
 دَرُ لَوْ خَيْرُ لَوْ لَوْ كَرْتُكَ وَاللَّهُ يَنْدُرُ الْفَرْكَ
 اُولَادِي بِرَحْمَةٍ ۚ أَمَّا بِأَمْرِ خَيْرُ لَوْ اُولَدِي غَنَدَةً
 دَلِيلُ عَبْدِ اللَّهِ اُولَدِي عِبَادَتِ اُولَدِي
 غَلَا مَا صَبِي اُولَدِي حَالَهُ نَاسًا
 اِبْتِدَاءً نَّشَأَتِ اِبْدُوبَ مَعْصُومٍ اَكْبَرُ
 وَفَرِيشَ حَالُ بُوَكَّةَ قَوْمٍ وَفَيْلَهُ سِرُّ اُولَدِي
 فَرِيشَ طَائِفَةٍ سَيَّاحِي عِبَادَتِ
 اِبْدُوبَ طَبَا رَرْدِي الْوَتَنِينَ اَكْبَرُ عَدُو
 بُوَكَّةَ بُوَنَارَةً يَجْعِدُ وَكَالْثَلَاثَ
 لَاتِ دَبْدَبُ كَلَرِي بُوَنَةَ عِبَادَتِ اِبْدُوبَ رَرْدِي

والعزى دخی عزاد به کروی پونه معا
انکسینه دخی بز و عباد ابد در
دقی دخی بابم حضرت علی رضا علیه السلام
قام نماز قیلدی نحو التعلین انکس قیل
جائینه که بری مسجد قصی بعز قدس شریف
و بری کعبه مکرمه بعز بیت ابد کرامت
ایکی قیلدی به نماز قیلدی اصحاب کرام جینه
و التعلین اولمق شرف و بهم بابم
اصلا اجناب سجد و ایتدیکند کما عاده بو
شرف ایلدی شرف اولوب بن انکس
اولادی عیم بعز ششم بویت بو قدر
والدی شمس بزم نور و افاضه
بابم کوشند و اقی قمر و الد و قمر
استغاضه نور و قمر و زرا نور القمر
مستغاضه من الشمس و الد الین شمس و قمر

وجه تشبیه افاضه و استغاضه جینه
اولوب شرافتده اتحاد لایه مانع و کله
وجه مانع کوشش او جینی کوله اوکوب
قمر سما و نیاده اولمقده بدر رنیک
عقو مکا و نشان دینی باق ابد و ب
الرجال قوامون علی النساء انظمن الرمیة
انشارت بیور و بهر نه قدر شمس
مونت سما و قمر مذکر و بیور و جینه
بوکک عکسی اولوب والدیه محترمه لری
علیه السلام افندیمز قریبتی زیاده اولمق
ایما بیورب قمر سما و نیاده اولمقده
فوق اثر علیه السلامات و جود شریف
شمس و اخر بدر و زرا شمس و جینی
درجه م که غمیلری ابوطالبک علی
حضرت علی در حضرت فاطمه و اوج درجه

واوج واسطه متصل اولوب حضرت
فاطمه بلا واسطه متصله ومنتسبه دراز
وجه رابع حضرت فاطمه مستور مخدوم
اولوب فخره تشبيه ايله كونا فاطمه ايلر بر
تنق سياه و حجاب عصمتناه اولونا
شمس كيمي بلا ستره و محجب و جوه ناسه
مكتشف و مبصر اولمد قدر اجله كذا
عصمت سمانينه على طريقه التورية
تشبيه اولمش اوله حضرت على مشاعير
بقلة انا مد كا اولفقه شمس تشبيه بيوريله
عصمت و عفت زهرايه نظر ابووجه وجهيه
كورينور وجه خامس شمس سلطانت
الكواكب اولوب حضرت على خليفه رسول
الله اولديني حبيبتنه تشبيه بيوريله
والده مخبره لر هوبه قدر اعظم الكواكب

خلافة عدم ايلتيز جنته تشبيه بيوريله
اوله رفا پور شفقت پروردگار شمس
والده مخبره لر فخر تشبيه ايله
ما به الاقتحار اوله خلافة ايلتيز
تعبير بيوريش اوله و الله تعالى اعلم
فقه خالص العبار فقه مقبوله شور
مشركه النوا معدنه و حقيق اوله
بناء عليه خلعت من ذهب بيوريله
حتى بعض شمس صفت من ذهب
واقع ايلتيز النوا و نصفه انتجا
اولينه و يكدر و انا الفقه بن اول
خالص كوشتم كه خلد وجه و اعظم
بين الذ حبين ايكلي النوا بينده
حاصل اولمش در بينه حضرت على ايله
حضرت فاطمه كه نسبا و خلقا و خلقا

مانند و عیالین مهذبین در لوانت
 میان لرنه و حلاصه اوله رفا
 حاضر اولمشدر و بعد که اشعار در
من نه اصل کسنه وارد که اول
 کسنه ابجوه حاصل اوله جده برجده
 و برده که کجدر المصطفی بنم جده
 بزرگوارم حضرت محمد المصطفی حضرت
 کبی اوله ما بوله استقام انکار و بر
 بویه جده صاحب بوقدر و عکدر و بویه
 جهانباز غیم المثل و بعد که مراد اوله
 جعفت حال بویه و ربما و جناب
 و قیاض مطلق شفا عند بنر نصیب
 دنیا و دوا و خیر و فیضیاب و اخوت
 شفا عند بویه و میاب ابیه ابی احمد
 المختار جده بزرگوارم بیخبره از ما

حضرت احمد المختار صلی الله علیه و سلم
 نور انظمتین ابکی ظلمتک نورید
 یعنی ظلمه کفر و شرک ابد ظلمه جهالت
 و غنا و کثرت نور می ما و بویکی ظلمت
 محو و ازاله اید و مشکوه نبوت
 و نور رسالت علیه السلام و جده
 بزرگوارم لریز حضرت بیورر از من که
 عم کتمی جعفر مغیر معلوم نه اصل کسنه
 وارد که غمیسلمی بنم عم کمر انشرف عم
 عم احباب مستطاب و اوله جعفر و که
 در اینجا حیل اولوب و فینده
 شریف و بلند اصیل السبایب
 اولمشدر و آلده و آلده لریز شام
 عنوا بیه موسو و در من که اصل
 نه اصل کسنه وارد که انک ابجوه

بر اصالت و بسالت اوله که کاهلی
 حیدر بنم اصل و طینتم حضرت حیدر
 کرار اولدیغی کبی اصلی اوله ذیرا
 حیدر کرار بر ذاتر کما نزل المشرکین
 و الکفار کفای کما کسار ایله مقاتله
 ایدوب جهاد فی سبیل الله اخونده
 کما عزتبه انظار شجاعت ایدر
 با خصوص فی یم حنین غزوه حنینه
 عسکر اسلامه صورت انهرام
 بدیدار اولمشراکین باهم کفار به
 کردار ایله مقاتله ایدر در سائر لری
 بکامیبه معادل اوله بیلور تفصیلی تاما
 کتب سیر و سطور در بعضی نسخ
 من له اب کما به حیدر واقع المند
 حضرت علی رضی الله عنهما استء

اسم سامی و نام نامیدای حیدر اوله
 صکره علی اسمیل مستمر و اسد الغالب
 لقبیله لقب اولمشور در من له ام
 کما فی فاطمه کیم واردر که بنم و الهم
 فاطمه الزهرا کبی و الهم اوله اوله
 بر فاطمه در کما بر صفة المختار حضرت
 فتح رسالت علیه افضل الصلوة و التحنة
 اولان احمد مختار کیم بکیر یار لوی
 و کینه و لری کما بر قطعه اولوب قره
 کل عین جمیعاً اینه محمد بن نصیب عین
 و مایه افتخار و موهب و یدر مخت
 بزر که مانند ابر کما در بعد اولوب
 قرنه انتم ایم حسن ایله و آلده بنم
 عبارت در اصحاب العباد اهل عباد
 و آل حضرت محمد المصطفی علیه از که

التحایا یز خمستان بنجیم حضرت
بیغمبر علی بن ابی طالب که فدای ملک تحقیق
بزاره محمداً مالک قیلیدی شرفها
ارضای شرقی جاننده شریقه اسلام
و مله احمدیه به منتشر قلمغه ربع
مسکونای شرقی طرفه و المومنین
دخی ارضای ایکی غریبه که بر مغرب
صیف ویری مغرب است تا در
بجینر عموماً شوقی و غریبه یوز را بداند
منتشر اید و ب بزرگی و ظلال الهی
به شاه اسلامی مالک ممالک
شرقی و غربی بنمیشد آل عبا کتب
بیزر مفصل و مشروح مسطور در که
فرق مقدار و پهنا کا انصاری
معارضه و تختی ایچو کا علیه السلام کلو

اثبات بنوت بنو رقدنده عناد
علیه السلام کا ثبوتاً به طلب
ایده بزر معاصر طرفیند و ص
قتقیز و غواکسند کاذب
هلاکت اولو کا واقعی و باطل
تمیز اولو کا ایچو کا عیال و
و دولا و زلیله صحرا انکساز
ایته ذکا عبادت را علیه السلام
دخی رضا و بدب ماسر ار اولاد
و اخفا و کزای و قوم و قبیله کزای
الوب سحری صحرا به جبهه کت
بندخی نفس نفیس منقلب اولاد
و احفاد ایل به بالمعیه صحرا به
جیقوب باطل اولاد مدغریه
الکسار ایده لم جیوه و عد بنو و بزر

فرد آسر علیه السلام وقت سحر
فاطمه الزهرا رضی الله عنهما نک
ایکی قوجا عنه سبطین کترین
حسن و حسین رضی الله عنهما
و یروید رو آما شریفه کرمه
محرمه لرینی ظهر و ندر نه پوشیده
ایده و بسته و در اندک امام علی کرم
الله وجهه یه الوب پیشوا سرور
اینها علیه افضل النجا و کل نوره
همای یک وجود اولوب مانند
سرور خوا آما تسبیح و تهلیل
ایده رکت صحرا ای موعوده به غایت
بیور در ندر نه راهبها مسوره
فوج فوج کید رککن اثنا طریقه
علیه السلام راست کلوب زینب کرم

۷۵
امکان نظر ایله اطوارا مختار
وقت ایده و بکند و لر نکست
باطل و دعوای علی طله اولوب
انکسار کند و با شریک اصداب
ایده و حکم یقینا بنیوب قومنی
اثنا و ایده و شب انبیا علیه السلام
قصه ایده بکند و این عالیه سیاحت
بر کاج فخر و کرامت ایله صحرا ای
تشریفه انکار اینت کرمه معاذ الله
بریم انجوت انکسار و کلر یلا کرمه
فکرت و باق ایسه لر و رعیت
مسجایب اولوب بزر و کلر
عموما قوم و قبیله مزدبکه زمره
نصاری یلا کرم اولوب اما الیها
بزر بود عواد و فارغ اولم جو

دعوا الرندى استغفار و بلا مبايله
عودت انكدر به عليه السلام فرى درگاه
رب مستغانه حمد و ثنا ابد و كنه
عودت بيور ديلز بوجهندر مانند
غنا صر وجود و ادب تفرذ و است
كروام آل عبا عشوا نيل معنون
و بوشرف ايله مشرف و مشار ايلنا
اولد بونا بشارت حضرت امام حسين
نخن اصحاب العبا قول شريفه افقار
بيور ر ر نخن جبر بر خدا ساد سنا
بر لركه عليه السلام ايله بشن اولو
التنجيم جبر بل ايلن عليه السلام
اولدى و لنا الكعبة كعبه الله
بزم ايجو فتح اولوب
اراضى مفسد اسلاميه و اولد

حتى اكر ماين حتى مجموع حزين
مختر ماين بعز كنه مكرمه و مدینه
منور بزم ايجو مسكن
وماوى اولدى بعفر شنه
نم اكر ماين واقع اولمشد كنه
مختر شنه سى اصمدر شيعه
المختار فر و افر و اخطا به
اتباع احمد مختار و جمله ائمه
ابراره و رابض شنه رايانه
المختار واقع اولوب بو خطا به
تا بيد ايله حاصل كلام ابراهيم
مختار جمله كز ائمه مختار شنه
اولوب مسرور و رست و ادا
و خرم و خندان اولوك
اغتيا چشم انتظار جيهشده نكه

روز محشر عالمز بنده منجرت
اوله جن جو ما یوسر و ما امین
اولیک ما دیده جبر و انقلا
مستقر و متعلق و سرور ایل
مستور و متغلق اولسونیک
فی غده یارنیک روز جزا آدم شوق
بنیاد ما کجاست مستقر و اول و اول نور
من کفیه الحسین حضرت
شهرید کربلا امام حسین بدین
سید آب کوثر ایل بون سید
سوار و سید اول کوثر و عطش
ایتم با ابد آقا کوثر و بن آرو
ایتم کر که بجز نسخه هر من
بقی احسن رافع او شدر
اما نسخه اول بیت نانی یا افق

و احوال در عن اجد الحسن
الا علی رو و بغیر بوقصیه که
شقی آتیه مرخوبه و زبویه و جهلله غیر
نشان زنی امام حسین رضا ایل
عنکبات قرناشی امام حسن علی
حضرت زین العابدین ایتم شمر و
حدیث خودیست صحیح و معتبر
بغیر نظم همه یزید و بنی امیه
ایتم کرد و المده بدیع و نفا عوید
آلی عیال علی ما یسوی لایحق حق جلیل
امام حسن و امام حسین عوید انکنت
حق خبر جلیل و یزید و آل یزید و آل یزید
نحبت رسول الله مجتهد و رسول الله
محبت الله مجتهد و زین العابدین
عکسی طرف بویله در معلوم اوله که

4

[illegible]

وفي الحديث عن زين أنه قال يا رسول الله إن كان ربنا قبال لا يخلق خلقه قال نعم في عاقبة
هو أو ما فوقه هو أو خلق غيره على ما وقولنا عما قيل من أن قبالها أو يمكن أن يقال
منه عالم الأزل وهو المراد ههنا

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذي خلقنا لآلنا بالنطق من عالم الجاد والجماد وحده
لله في علم البيان عز وجل الفرقان من ادم العاء وصلح على من اخبانا
من غيايات سبحان اللهواء وسلا ما على من هدانا الى جنات عدن
المشجونة بالنعاء وترضية على من ضاحبه ولوساعة ومن نفع
بابسوا ولو لحطة وتعظيما على نوابع متبعهم الى يوم القيمة بخدا
فبهم **ف** فلما كان غالب اسرار الحق علت كلمات مصوغه على الكين
العارفين باللغة الفارسية وكانت ضوابطها مفاتيح معاني
الفاظهم البهية لاجرم جرى على ذي الحكمة العليان يتعلمون واكثر
الفن وان بطالع نابغا في كتبهم بالقرأة والدرس حتى وقف على
تمام مرادهم بلا خطأ ولا غلط وعلم اقصى اشارتهم بلا زيف ولا
زال ودساترنا هذه ان شاء الله تعالى مع تكلف بيان جميع ضوابطها
ومتضمنة بقاطبة قواعدها سبعة بمفاتيح الذرية في اثبات
القوانين الذرية وهذه فريد لم تنقب الى الآن فقد الحمد في كل
حين ووان **و** وهو اسم آخر نون بعد ال اوتاء
مفتوحين ساكن ما قبله انما ساكن مطرقة فزير على قيسين والى
ناب قال قسم الاول على خمسة انواع لان ما قبل ال انا حرف متحرك
او ساكن او نون ساكنة بحرف ما قبله يارنوا فاما سبعة فمفتوحين
سناد لان ما قبله سناد لا سناد واما مثل آمدن وشك وزدن
وتزدن فتزدن وسناد من وجوب الاول تحرك ما قبل ال انا ما في والثاني

قوله العاء بالهمزة الرفع والرد لها عالم الا
شدا بن عاد والراد من هنا جرد الاقليم
والعالم وهو من قبيل ضافة المشبهة بالشيء
كلحين لما قوله مفتاح الذرية بفتح ال الاء
وكسر الاء الخففة وهي متواليان رنغ البنا
وهو باب بهرام كورام ان لا تكلم في باب
غير اللسان الفارسي في باب كل كلمة في صيغة
من لسان الفرس او لفظا ودرى تخفيف
الاسماء للضائفة او جوب الجبل وحمل
تقار وبلدية الفارس والنجية للخصوة
نيت النجاة لكل المخصوصة
نيت

عدم وفي ما قبل ال انا من معروف يارنوا والثاني في الضمان
يحيى تفصيل في جنه النوع الاول الذي قبله ال انا اما و باعني
مثل يدن او خاسته مثل يردن او سداسته مثل اريدن او باعني
مثل يرسيدن او فاني مثل اراميد النوع الثاني الذي ال انا و
انما رباي مخويزدن او خاسته مخويزدن او سداسته مخويزدن
او سباعي مخويزدن النوع الثالث الذي ال انا في مثل دادن
وسنادن وافتادن فرسنادن وفزده دادن النوع الرابع الذي
ال انا مثل يدن وسيدن وافرندن النوع الخامس الذي ال انا
النون مثل كندن وبرندن واكرندن وافتادن القسم الثاني
على اربعة انواع لان ما قبل ال انا اما خاء او سين او شين او فاء
فالناي الناي ما قبله ما حرف مد مثل باختن وكيرجتن وكرجتن
فاما بختن فتاد والناي الناي مثل جتن وسين وسين
ودانن وآرستان والناي الناي مثل كتن وكندشتن و
كندشتن وانما شين والناي الناي مثل رقتن وباذتن وفزتن
ودر يانن **و** مطلقا اما مفرد مخويزدن ودانن او كيرجتن
مخويزدن وراغوش كندن وعهدتن ويكون الجزء الاول اسما والناي من
مصاد والافعال العامة مثل كرون وشك وزدن وسين وغيرها
وهذا التركيب قياسي ويقتل الباء على المفرد وعلى الجوز الثاني من
الركب وتنقلب الالف الى ياء نحو ياميدن وياموشن ودرغوش
يكون وزدن ياميدن وهذه الباء مكسورة الا اذا كان اوله مضموما
او ياء او ياء فتنهم الباء الزائدة نحو بخويزدن ويبردن ويكيدن

طاهر خرم

الخفظة

وقد يحصل المعنى المصدري بالياء نحو ينجى ويدي وبالنون المجرى
 انكسور ما قبلها الموزية في آخر صفة الامر نحو دانس وروشن و
 هي ليست بضمير وقبل قد يؤخذ المعنى المصدري بزيادة الالف والراء
 موضع النون المصدري مثل كفار وفنار وقد يكون لفتا مثل خنجر
 وخاستار وقبل مثل وفنار من قبل الوصف التكميلي في الجزء الاول
 صفة الماضي والثاني صيغة الامر المحققة من اول فيكون معناه
 الذهاب باللطيف **باب الاخر** هو صيغة المصدر ويجوز نونه واسما
 والاولا به مع سكون ما قبلها نحو دانس وبريد وفي جميع تلك سكون
 نحو رائد وكزائد وتحت في الدخ قبل تاء خاء نحو اذخت وانذخت
 وانكجت الاءخت وتحت ايضا في الاسماء نحو جانت ودوت وبيت
 فيجب ان يكون اول السكون حرف متما سبب عدم التكون في آت
 فكون الميم بلا من الياءين كفتا نائهما لان اصل آتيد وبعضه
 آتد وآي وآتيد وقبل آتيد لغة اخرى واصلها فيكون آتد شاذا
 وسبب عدم التكون في شد وتختلف الابداء بالكن والابدية يمكن
 لا مستند وقاله البيضاوي والرخمشر والساكن في تعريف المقام
 حيث قال من ذاهم ان يبدوا بالمتحرك ولم يقل من الواجب ان يبدوا
 به وما استبعد في الابداء في الخفي في المواقف الابداء بالكن كخفي في الفارعة
 مثل شروشي بمعنى الامد والفرقة وانما يزداد بالكسر الحركة
 فيضمير اللين والجمة وفي المعنى الاول يسمى التكون بالكسر المجهول
 اخشبه الكسر وليس بكسر قال جيم الدين الرافعي مثل هذا الكسر
 بعد قبل على حرف قريب من الحرف المكسور وللطيف الاءتاد عليه

لابنين

لابنين وقبل ان كسر بالانفلاس ويؤيد الفحة المجرى نحو
 وهي حركة الاتفاق **اعلم** ان اكتفى لكاتبه في العربة من الافعال
 بلفظين كذا كذا في الفارسية وكذا في الخطاب والغبية في الفارسية
 فيضمير صيغة صيغة باستا وعلامة الجمع في غيبة باوجود النون والاء
 الساكنين بفتح ما قبل النون وعلامة مفرد الخطاب وجود الاء
 المكسور ما قبلها وعلامة جمع الما قبله الاء بعد الياء الساكنين
 وعلامة التكلم وحده الما قبل الميم الساكنة المفتوح ما قبلها و
 علامة التكلم مع الغير لوق الياء والميم الساكنين مع كسر ما قبل الياء
اعلم ان التثنية والجمع الفارسي يتحركان في الكل كالمذكر والمؤنث
 وتدخل عليه الياء كالمصدر وبما فرق نحو يدانست واذا اردت التكلم
 عن مال التام في ذوات لفظي عليه حذ انست واذا اردت نفي
 تزيد عليه النون المفتوحة في المفرد وعلى الجزء الثاني في المركب بقلب
 الالف ياء نحو نيا مؤنث ووزك نكرة وبشيء لجمع المطلق والفتا
 للجهل ان تحكي بكلمة من باب تاء ملبسة بهاء في الاء الذي اورد
 ان يجمع مبنيا للمفعول متاخر عن اسم مفعول ذلك الباب مثلاً
 نقول في جمع المفعول دانست **باب الفتح** وهو شق من
 المصدر بحذف نونه وجمع آخره والساكنة اصلية او مقبولة من
 التاء مع فتح ما قبل الدال واستغناء التاء من المصدر والاء الى او
 التاء انا المتشقق من الدال فليخرج من ان يكون ما قبل الدال آخر
 من فتوح يارنوفان كان قبله الاء بانه حذف نحو جرد من جرد
 انا من افريل وجيند من جيند وسيند من ديند وكزيد من

كونها المجموع فلما تقدمت في المصدر على الدال وشهدت من شدة
 بقلب الياء واوا بعد حذف التوت المصدر في فتواته وان كان ما قبل الدال
 الفاعلة فتا ايضا نحو استمد من استادن اما كتابه فتفتق
 كشودن لاكتادن او منه فمخالفة للقياس لدفع الليناس بكثرة
 كتن واما دهد من داد فتشاد وقيل دهير لفة فيه فتكون
 فتسجل حذ في الياء فلا يكون شاد او اما زاي من زاد بزيادة الياء
 فتشاد وقيل زاي لفة فيه وان كان ما قبل الدال واوا حذفت وتفت
 عنها الالف والياء معا نحو ارماد من ارمود واما بوز من بود
 فتشاد وقيل للفرار من الليناس بزيادة من ما يتيك وان كان
 ما قبل الدال را او نوا فتحمها نحو بوز من بوزن وراوند
 من راند واما فتح باء بوز من بوزن فتلا يلبس مضارع بوز
 بوز واما بوز من مرد بزيادة الياء وكسرة الميم لاجلها نادوا لهم
 له واما كند من كردن فتشاد واما اوكر من اوكرن فجار على القياس
 وكثيرا ما يقال ارد بجد فالواو تارند من زدن وتزندن من تزدن
 بقلب كمن التوت مك الدال وايم من امة بقلب الميم ياء وشو
 من شدة بزيادة الواو في اربع كلمات مضارعة في سائر نوازل الحكم
 واما التثنية التاني فلما فتح من يكون ما قبل التا حرقا من حرق
 خشف تبدل التا را في الكا اما اذا كانت ما قبل الدال المقبولة من التا
 خا فتبدل زاي نحو مؤنة من مؤنفت وفتح الباء من بوز من بوزن
 اكثر وفتح مع جواز الضم واما شينا سد من شينفتن وفتن
 من فزفتن وكسد من كسفتن فتشاد عن القياس واما اذا

بياد

كان ما قبلها سيناس مملدة فلما احوال تلك حذفتها وتبدلها اوها
 مثال الحذف نحو داند من دانتن ومثال التبدل يا نحو بريد من
 بريدن ويجوز زيادة الواو قبل الياء بعد حذف اللين ان كان ما قبلها
 مضموما با شباع الفحة حتى يحصل منها الواو وهو في ذلك كما اوهم
 جويد من جوبتن وروبد من روستن وشويد من شيبتن ومثال
 تبدلهاها نحو جوهده من جوستن واما بزد من بزن فتشاد
 وقيل بزد لفة فيه فتكون من حذفت الياء فلا يكون شاد او اما
 بوزن من بوزن وبشيد من شيبتن وبشيد من شيبتن
 وبوزيد من بوزن وبشيد من شيبتن وبشيد من شيبتن
 سيناس فتبدل را نحو انبارد من انبارتن وزيادة الالف في انبارد
 من انبارتن فخالق القياس ما كورد من كتن بفتح كما في الفازنة
 فتشاد وقيل كورد لفة فيه بكسر الهمزة وانما كند من كتن بفتح
 الكاف العربية ونوشد من نوشتن بالسين المحجمة او المهملة وسريش من
 سريش بكسر السين والراء المهملة فتشاد عن القياس واما اذا كان
 قبلها فاء فتبدل باء موحدة نحو تابد من تاذة وقد جاء بانه من تابتن
 فسكاند من سكاقتن وشكند من سكفتن بضم السين المحجمة فلي
 بنجر كالفاذ الكل وجاه سكوفد بزيادة الواو واما كريد من كفتن ورد
 من رفتن بفتح الراء وخفتد من خفتن وكريد من كريدن وبزرت
 من بزيرفتن فتشاد **انه** اذا دخل الباء على المضارع فليس له انقباض
 واذا دخل الفتح من خلفه للمال نحو بريد وميدانه وهن الباكسوة
 الا اذا كان اوله مضموما او باء او ما كان سوت في المصدر وهذا في الفرد ولما

في كرتية فتد على الجزة الثاني نحو رغو يكد ومكد وقديكن مايد
 الباء رعاية التوت مثل شتاسد ومكرد **باب في الالف والافعال**
 نفى الحلال ونفى الاستقبال مضارع دخل عليه النون المفتوحة فتقلد الفات
 الاو ايل ياء نحو يكد ونبا مؤنث ودزك محي كند وكند تأكيد في الحال
 ونفى الاستقبال مضارع دخل عليه لفظ هرايد تقول هرايد محي داند
 هرايد نك **باب في صفة المضارع بعينه** لكن يفرق بينه باللفظ
 نحو داند ويحي ايضا بزيادة الالف قبل ال المضارع نحو ناد بتمل
 في ال تعابجي ايضا كصيغة امر الحاضر بزيادة لفظ ك نحو كويدان
 ويدان كويدان بزيادة على اول صفة المضارع نحو كوكيد كند ناد
 وقديكن بزيادة لفظ بايكة على المضارع نحو بايكة نيداند **باب في**
صفة امر القائب اذا دخل عليه الهمزة المفتوحة وفي بعض المواضع نون
 مفتوحة نحو داند ونك اند ومكنا د وكومدك ومردن كوكيد
 ما قبلها ونك على الباء وي على وفق ما سبق نحو داند ويحي ويحيش
 وبال وسيدان وراو كج ويسكن ويجوز اسقاط الباء من آخر ال
 ان ما قبلها الفاء والواو في بابي ويجوز في بابي **باب في صفة**
صفة امر الحاضر بزيادة الهمزة المفتوحة في اوله نحو داند ودزك محي
 ومبا **باب في صفة المضارع** ويقلد ال نون مكنته ويقلد ال
 هاء غير ملفوظة نحو داند ونك على الباء وي على الحال الا
 بقرينة والة عليه نحو كوكيد ونجشن وباتن وميران **باب في**
 ان الفيمر يغير في اسم الفاعل في العربي يغير في الفارسي ويغير في
 داناه مدلول هو حي انت انا وفي جملة داناه كمدلول هاتن

في كرتية فتد على الجزة الثاني نحو رغو يكد ومكد وقديكن مايد
 الباء رعاية التوت مثل شتاسد ومكرد

انما

انما انتم انتن نحن وكذا في المفعول وعلامة جمع اسم الفاعل او المفعول
 الحاق لفظا كان باخره بالكان الفارسي نحو داند كود ايشه كان
باب في الالف الفارسية من الالف والافعال ساكنة الاخر الا
 ما ذكر والمتمرك مفتوح لا غير مثل اسم الفاعل والمفعول اللفظ كند
 العقل وجهه لغيره **باب في صفة امر الحاضر بزيادة الالف** في آخر
 مثل داند وشتاسد ومع النون مثل كويدان وكندك وفي غير المشتق بزيادة
 لفظ كروان وان كوكف كرواينا وسكوان ومنها الوضعية كرتي
 فند صفة امر الحاضر كرتي بالمفعول المقدم مثل كروان كروايد
 ودورين وقيل اصلها اسم الفاعل المضاف الى المفعول مثل كروان
 فرمان فند فت علامة اسم الفاعل اعني لفظ نك ثم اخرون المفعول
 وهو وفق مفعول الالف والاول ليس مضبوطا ومنه المصروف عليه
 والمعروف مثل خوناك اصل حوزن واب مذكاة المصطف وجعلت
 كلمته واحد ومنه المضاف اليه المقدم على المضاف وهو في الفرض شابع
 مثل دوت خاكة وباد شاه عالم بناه وشهين شاه اصلها خاكة دوت
 وباد شاه بناه عالم وشاه شاهان **باب في صفة الماضي** يفتح
 آخره وكتب الحاء الغير الملفوظة فاقبل الحاء اما ال او با مفتوحة
باب في صفة الماضي كلمة في آخرها لفظ كاه نحو دانستن كاه وبكاه
 وارام كاه وجر كاه وسح كاه او كان في آخرها لفظ هنام للزمان
 وجاهي وشاه لكما نحو هنام دانستن وجاهي دانستن و
 كلستان وقيل اذا زيدت الباء بعد نون المصدر يكون مفعولا
 لاسمي الزمان والمكان مثل خواندني وقت وتودني جاهي

اسم الالة كلمة يضاف اليها لفظ الالة بحواله دانته بنوع المرق والتعريف
 مقصد دانته بكونها مع ما يفيد المرق والتعريف مثل كيار دانته و
 ديكور دانته **اسم التفسير** كلمة في آخرها كاف عربية ساكنة
 نحو برك ودخرك وان كان آخرها هاء غير ملفوظة نقلت اليها
 باء نحو دانديك ونوحيك وقد نقلت كاف عربية نحو دانديك
 ونوحيك واجيم فارسية وهاء غير ملفوظة نحو غلام اسم
المتبوع كلمة في آخرها باء ساكنة نحو دانته وشرزي وفي آخرها
 لفظ تانك او مند او دوا بان نحو شوك وخطمك وخرقك
 ونيران ومنه دات التبعة كلمة ساكنة غير ساكنة ما قبل
 هي من دات التشبيه وقد يكون امر من ساو او سايد كان
 اصل ساو او ساكي كلاهما بالتركيز **اسم التفضيل** كلمة في
 آخرها لفظ تانك او دانته ترودانته **اسم التثنية** كلمة زينة
 في اولها زهي او جعج يا او ابا نحو نه دانت وجه نجبت
 ونه دانت نه دانت وجه نجبت انه وبادانت و ابا
 دانت **اسم التثنية** في التشبيه نحو جرم وكرن
 ظلم وجور كذا لجرم من ترا جوردون الالفان كن بجن الله
 مثل خذ يا ولتو مثل بين المراتب مثل سرا وسراج وسنادست
 للزيادة مثل كفتا وقد يكون زائدا في قرافي الاستفاد وقيد الالف
 الحمد ود في اول المصادرة والافعال التثنية مثل اولدين اولين
 والامر من امك الف ممدودة مثل باز والفتاب في الامر الفارسي
 ان تباد في اوله باء مثل برك وان تباد البا في اول امره نقلت المرق
 باء

باء فيقال بيا ومع وكيم ان اصل بيا اي ففعل القلب المكاني
 والالف فصار بيا فقد وهم لانه يلزم حذف الالف مع القلب المكاني
 وهو مكلف مبتدع من عند نفسه بالحق ان اصل بيا اي في حذف
 الباء فصار اقلبت الحذف باء فصار بيا كافي آخره بيا مؤخره
فتوالة في الفارسي حرفان الاول اي والثاني **او حرف**
 التبع حرفان هما آبا و آبا و آبا و هما زهي وجه عجب الباء المفتوحة
 تجي للالف مثل ناشق كد شديك بار بجانش نظر نكر داي خوي
 دينيت وكرن طيب هشت و للمصاحبة مثل بهت وبيت مركب
 ضمير زاولفم مثل جدي واللفظة مثل كسر يد وير تركبت
 طوي نيت از عانيت ولتحيين اللفظ مثل بدر ياد رمانع في شارت
 وبكر اندش والكسوة تدخل على المشتقا وهي الالف قبل اذا
 دخلت على المضارع مثل بدك ولتاكيد اذا دخلت على غير مثل
 بدك نوبدانت وبدانت والضمومة فيما كان اوله مفعولا او ما
 او بما مثل بخوردن وبيروم وبيكيدن على ما سبق التاء
 الخطاب مثل عمرت وجميعتان مثل عريان واذا دخلت التاء في مثل
 تايقالت تانك يعني اليك ويجي بعد الواو الساكنة مثل كسوت ويجوز
 ان يفتح الواو مثل ابروت ويجوز ان يزداد الباء مثل كسوت وقد
 يزداد الباء بعد الباء المقصورة مثل راسيت وبعد هاء العلامة تاء
 مخففة مفتوحة مثل بده ات ودانته ات وقد يجذف الهاء والخف
 مثل بدت في بده ات **انراي** بمعنى من ومن وهي مكسورة اذا كان
 ما بعده حرف صحيح او حرف علة مخففة مثل دنن وزيدان واذا

كان ما قبل حرف علة ساكنة فيكون الراء مفتوحة ان كان قبل
 الالف مثل زانك تواب من مسكين نظر است ان اردم ان اقباب
 مشهور تركت ومضمومة اذا كان قبل الواو الساكنة مثل زوت
 ومكسورة اذا كان قبل الياء الساكنة مثل زيب **الثاني** ضمير ثابت
 فله كما اذا دخل على الاسم والفعل مثل احكام التاء على التفعيل
 المذكور مثل عمرش وديديش وناش وعصيش واربوش وكيش
 واسيش ونيش ونيش على الضروقة وقد يكون علامت
 للمصدر مثل انش فيكون ما قبل التين مكسورا كبد ويكون
 ما قبل التميم مفتوحا كبد ان لم يكن بعد حرف علة ساكنة مثل ابرو
 وكيش والاضروقة الشعر ويكون ساكنا مثل وقت من مش
 خورش بايدي جيد **الكاف** العرصة علامة التثنية مفتوح ما قبل مثل
 مأك و ان كان ما قبلها علامة تعلقها بالياء مثل خوجيك
 ونديك ويجوز ان تعلق فاعريتا مثل خوجيك ونديك **الميم**
 ان زاد على الآخر يكون ضمير لتكلم خوفا من ودانتم وان زاد
 على الاول يكون علامة التثنية مثل **النون** ان زاد على آخر الميم
 يكون علامة المصدر مثل دانين وان زاد على الاول يكون علامة
 للتثنية مثل دانن وداند وقد يزداد على الالف فيجاء المشتق وغيره
 فيكون وصفا تركيبيا مثل نادان ونامرده **الواو** هو حرف عطف
 غير ملفوظ للاكتفاء بضمته ما قبلها الا اذا كان بعد حرف المتكلم
 الواو مثل بار ساء وند صوفي وطروفا ورو وچشم وقد يبعث فتم
 ما قبل الواو ويد ولا تهم الواو فيفتح الواو للضروقة وعند

اهل

اهل خراسان قد يكون الواو الساكنة علامة التثنية مثل يسرو
 ويعني يسرك وقد يزداد لجرد الاشياء **الها** قد يكون للتثنية والياء
 مثل همه كراوت شاهانه ولبان القدان والقدر مثل يك
 سالك وجند مرده حلاجيد وقد يكون علامة للفتح ما قبلها
 مثل دانك وخوخه وهو غير ملفوظ فلا يكون من حروف المعاني
 بل يكون من حروف المعاني **الياء** قد يكون للمصدر مثل سروي وللخط
 مثل توك وللوحق مثل باد شاهي وللبقية مثل روي والحكاية
 حالا الماهي مثل دانت وقد يكون للوصف بار ساي وقد يكون
 لجرد الاشياء والارتباط في آخر الادوات ولجرد الاشياء في آخر الكلمة
اعلم ان لفظ است علامة كون الكلمة خبرا او جملة اذا كان آخر
 الكلمة مفتوحا يجزى كلف في الخط ولا يلزم في التلفظ مثل
 دانته است واذا كان آخرها ساكنا يجزى في الخط والتلفظ
 مثل قربت وكل كلمة في آخرها هاء للعلامة فتج ما قبلها يزداد في
 جميعها الفظ كان بالكا في الفارسية فيقال خوجكان ودانته كان
اعلم ان لفظنا حرف تعلق بمعنى الهم المارة مثل اتمت تانيهم
 ويجي لانتهاء الغاية مثل رتم تايكة والشرط تاتو تاي من تاي
 وقيل للوام مثل نادين كوكو سفند هست تشيدنا جل
 رقصاير ولعني الضعف مثل كيتاود وناوسه تا والجم
 في آخر الكلمة علامة التثنية مثل بنفش في بنفش وياكوي في
 ياكوي وقد يكون مثل الجام في كلام ويخ في بنك وقد يبدل الالف
 من الهمزة مثل بيدق في يادون ويكتب مع واو حتى بعد الهمزة

بحرف الالف

المفتوحة او المكسورة لكن لا دخل في التلظظ لان خرج من
 يخرج ينضم الغمزة الى التلق فيجي الواو لا شمار هذا النظام
 مثل الجوت وخوش وكلمة رايحي بمعنى الامم الجان ولعلامة
 المقصور وللقسم مثل خذ او والزيادة كأنها من اسباب التقية
 مثل درم ورايزيد ادم وكلمة باليد او للخط والترويد مثل
 ياخذ او بازيد مدت يا عمرو **باب** قواعد شتى اعلم انه لا يظن
 الاعراب الثلث في الفارسي الا في محليين المصدا والمطوف عليه
 فالمضاجرو كما ان المضاجرة محجورة في العربية نحو جان من الا
 اذا اضيف الى المضمر المضطر فلا يظن الجرح في لفظه بل يفتح
 نحو ما تشي جاتم جاتت والمطوف عليه ان يفتح آخره لانه يفتح
 آخره ويكتب الواو لانه على الضمة والمطوف بالضمه والواو
 فعلا لتلاوة الضمة تنطق والمطوف بالمفتوح آخره والواو
 لا تنطق وهو مجازا لانه في ان المطوف به بالواو قبل المطوف بالواو
 معانها للعربي والضمه المكسورة علامة للواو العاطفة الغير المنفردة
 والاولى والى والثاني انب للمعربية مثالا جان ورضم التوه
 وان لم يحتمل الضمة بانه آخر حرف متاوها وقف غير منقطعة
 فنضم الواو فقط نحو انا وينا وايدك **واعلم** ان المصدا
 كما لا يثبت في الضمائر في العربي ونصبا اليها كذلك في الفارسية
 نحو انتكند و انتكنت و انتكتم **فصل** اذا اخرج
 ان يعبر المصدر منفتح بافرد في آخرها من الفاعل ونحو ما مكسور
 وبما ساكنة وولا مفتوحة ونحو ما ساكنة من ثمة نحو انا نيدك

لا يظن
 لان الضمة

واذا

واذا اخذت النون من آخره يكون ما فيها متعديا مثل انا نيدك ومع فتح
 الواو في النون يكون مضارعا متعديا مثل انا نيدك ومع فتح الواو في
 واسكان النون يكون امر متعديا مثل انا نيدك واذا نهت في آخرها من
 الفاعل اعني لفظه يكون اسم الفاعل المتعدي مثل انا نيدك واذا
 حركت من ما في المتعدي زيادة لها يكون اسم المقصور مثل انا نيدك
 وقدر عليه الجرح والتعدي والتعدي مثل انا نيدك وند انا نيدك وند انا نيدك
فصل كل كلمة كمنها لا وما قبلها الفاعل او يجوز حذفها
 نحو اوجاني باكي وهاكي ورو ورويا ورو في روي وروي و
 بياكي وروي وكذا اذا كان ما قبلها الفاعل يجوز حذف الفاعل
 منه وسنه في ماه وشاه **فصل** كل كلمة ما قبلها ساكن غير حرف
 فهو الهمزة مثل كردد وكردد وما سواه ذال المعجمة مثل قد او يدر
 وما ذرو برادر وخدمت واميد وبود وسود ورو ورو جمع
 القاعق بيت بعض الفاعل كل ما قبله يكون بلاواي وهو الهمزة
 وما سواه ذال المعجمة بيت بضمهم بيت اذ ورو لفظ مفرد في الجمع
 وساكنة الاخوان انراوا في جملة ذال المعجمة آت وفتح ان يدر
 بالهمزة في جميع مواضع المعجمة بل ينبغي ان يجنب الالف من الكلام بالهمزة
 لان الصحيح ان المعجمة لا توجد في الكلام الفصيح **فصل** لا يجوز
 الفارسية ثمانية احرف من مروف التهجوي هي الاء المنثثة والها
 الممهلة والهاد الممهلة والمج والمطاء الممهلة والمج والمعين الممهلة
 والقاف بجمعها هذا البيت يشوار من اية حروف وباد كيرك
 ارجمند نا وها وصاد وضا وطاق طاو عين قاف **فصل**

المفردات التي هي للمفردة والجمع والجمع للمفرد وهذه الثلاث
 مفردات متصلة دائما نحو استثنى وجانت وسرم ووك واولها
 المفرد واثنان لجمع وتو للثلاث وثمان لجمع ومن للمفرد وجمع
 له مع الفير **فصل** اسماء الاشارات ابن للقراب وابان وابها لجمع
 وان للبعيد وآن وانها لجمع **فصل** اسم الموصو اكس للعاق وآنم
 لغيره وآنم للمفرد وآنك لجمع وآنك لجمع **فصل**
 اسم الاستفهام كيت بمعنى من وجبت بمعنى ما وكما من وج
 خير بمعنى ايش واصل اي شئ **فصل** في المرفوع رامن ما يار ذو
 اندران نه هم كوكرا كرا ناك ورمند **فصل** في الاعداد
 شاربها ووجبت كوكرا ووسه جهاز ري شيش هفت هشت
 نه دوازده دوازده سيزده چهارده يازده شانزده هفده
 نوزده بيت بيت ويك بيت دو بيت سه بيت چهار بيت پنج
 بيت شش بيت هفت بيت هشت بيت نوزده بيت
 عجاه شفت هفتاد هشتاد نود صيد هزار دوهزار
 سه هزار الیه هزار يازده هزار دوازده هزار نيزه
 هزار الی بیت هزار سی هزار چهل هزار الی صد هزار
 دویست هزار سیصد هزار چهار صد هزار الی هزار بار هزار
 دوهزار بار هزار الیه هزار بار هزار دوازده هزار بار
 الی بیت هزار بار هزار سه هزار بار هزار الی صد هزار بار هزار
 دوهزار بار هزار الی هزار بار هزار دوهزار بار هزار
اعلم انما القاصد قولنا وعلما ان خلاصة ما حقق في علم الحساب

وعلم

وعلم الجبان مراتب الاعداد اثني عشر الاول واحد والثاني عشرة
 الثالثة مائت الرابعة الوف الخامسة عشران ووف الكا
 مائت اولوف البقا اولوف اولوف الثامنة عشر الوف الوف
 التاسعة مائ الوف الوف العاشرة الوف الوف الوف
 الحادية عشر الوف الوف الوف والثانية عشر مائ الوف الوف الوف
 فم مائة بعد مائة وقل بعض اهل الحساب مراتب الاعداد اربعة فقط
 وهي احاد وعشرات ومائت والوف وان زيد القدر عليها اثنا
اعلم ان يندوا الاحاد من الواحد الى التسعة والعشر من عشرة
 الى التسعين والمائت من مائة الى ثمانمائة والوف من الف الى
 تسعة آلاف وعشر الوف من عشرة آلاف الى تسعين ألفا ومائت
 الوف من مائت الف الى ثمانمائة الف والوف والوف من الف الف
 الى تسعة آلاف وعشر الوف الوف من عشرة الاف الى تسعين الف
 الف الف ومائت الوف الوف من مائة الف الف الى ثمانمائة الف الف
 وعلى هذا القياس في سائرهم **اعلم** انه كان نهاية لعلوم الله تعالى ومقدرته
 كذلك لانهاية الاعداد ولا يعبدها بتفصيلها الا الله العليم الحكيم
 كبروا لواء الاعداد اثني عشر سوا كانت في البرية او في الفارسي
 او غيرها وهي الاعداد النعم عشرة وثمان والف مبدؤها واحد
 وآخرها الف ولذا ركب بعضا ببعض يدان من احد عشر
 ولا ينتمى الى شئ بل كانت باقية تبلغ معارج العلماء وتنفذ
 الى ما قاله غير الف من الكبراء لان كلامه كناية بصفات بحسب **الظاهر**
 ما وفوق الفاظه لا يروى كالعبر ولا ينبت كلاما بل هو مخلص

توكم

١٦
ربة التقليد ولا يعطى له من فضل الله اقله بفضل الله وعونه
الفت سفائح الفرس على طبق التبرج الاقدام وقبلها رتب
امثلة العزس على وفق الطبع الاقوام ليكونا
هدينين لا اولد الباب جعلها الله تم
لهم مفتاح كلما الاقطار من
الفقر غادما الفقراء
ابراهيم بك السويدي
مصطفى

بسم الله الرحمن الرحيم
الكتاب بعنوانه في الكمال الوهاب في يد صاحب
غفر الله له ولوالديه واصد اليه واليه سنة مائة واربعين
سنة ١١٤٠